اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد که مرحوم آقای نائینی در عده‌ای از این مباحث وارد نشدند لکن چون در کفایه بوده مرحوم آقای خوئی دارند حالا ما هم به مقداری که متناسب با بحث باشد چون بعضی از ابحاثش خیلی هم ربط ندارد، این بحثی را که امروز بناست یعنی رسیدیم به بحث ایشان به عنوان بحث در کتاب ایشان صفحه 109 به عنوان اقسام الدلاله بحث ایشان دسته بندی کردند به عنوان امر ششم در بحث پنجمی که دارند البته برای امر پنجمش ایشان عنوان قرار ندادند، سادس را دو بار نوشته اند.**

**علی ای حال در صفحه‌ی 100 ایشان چون بنا شده به ترتیب همین محاضرات جلو برویم که آقایان مطالعه کنند در صفحه‌ی 100 امر ششم را باز هم دارند در صفحه‌ی 109 هم باز امر ششم را نوشتند که ظاهرا باید اشتباه چاپی باشد.**

**به هر حال ایشان مطلبی را از صاحب کفایه نقل می‌کنند که در بحث اطلاق لفظ و اراده‌ی نوع یا اراده‌ی صنف یا اراده‌ی شخص این را ایشان مطرح کردند البته ایشان این مطلب را از کفایه مطرح کردند، عرض کردیم معظم ابحاثی را که در این مقدمات در کفایه آمده در حقیقت در فصول آمده و چون فصول تقریبا در حوزه‌های ما کتاب درسی بود ایشان به تبع فصول این را نوشتند، و اگر آقایان می‌خواهند مطالب کفایه بیشتر روشن بشود بهترین راهش همان رجوع به فصول است، البته فصول هم متاثر به زمینه‌های سابق است و ابحاثش هم فرق می‌کند بعضی خیلی قدیمی است و بعضی هم خیلی قدیمی نیست، دیگر اگر بخواهیم وارد این بحث بشویم خیلی وقت ما را می‌گیرد.**

**به هر حال این مطلب را که لفظی را بگوییم و اراده‌ی شخص بکنیم یا اراده‌ی صنف بکنیم یا اراده‌ی نوع بکنیم مثلا بگوییم ضرب در ضرب زید فعل است اینطوری این اراده‌ی صنف است اینها را در کتاب فصول آورده است، اخیرا دیدم کتاب فصول را در چهار یا پنج جلد در نجف چاپ کردند که چاپ قشنگی است پر از حواشی است، اگر آقایان خواستند به فصول مراجعه کنند جلد دو فصول است در آن چاپ جدید جلد دو است ایشان همین بحث را دارند ومتعرض این بحث شدند و کلمات کفایه یک مقدار ناظر به ایشان و مناقشات با ایشان است .**

**چون این بحث کلا از دایره‌ی بحث استعمال خارج است چون این بحث در حقیقت ناظر به خود لفظ است، استعمال اصطلاحا این است که لفظ را در معنا افناء بکنیم، چون در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا متعرض می‌شویم...**

**و در این جور موارد در این سه مورد یا چهار موردی که ایشان مثال زدند این لفظ در معنا استعمال نشده است، مثلا ضرب در ضرب زید فعل است، فعل ماضی است، این در معنا استعمال نشده است، مراد حکایت لفظ است این مباحث را در ابحاث لغوی یا الان اصطلاحا فقه اللغه یا فلسفه‌ی زبان یا زبان شناختی مطرح می‌کنند این ربطی به مباحث اصولی یا در مباحث فقهی ندارد، اینجور مباحث تاثیری در مباحث فقهی یا حتی اصولی ندارد.**

**عرض کردم به طور کلی این ضابطه‌ی عام را عرض کردم، ما در فقه غالبا بحث‌های لغوی ما در استظهار است در فعل مثلا لفظ سعید به چه معناست در لفظ مثلا غسل که در روایات وارد شده به چه معناست، این معنا را ما در فقه در استظهار به کار می‌بریم، کما اینکه عرض کردم کرارا ممکن است ما در فقه تحلیل هم بدهیم اصطلاحا امروزه به این تحلیل یا آنالیز افرادی می‌گویند، مثلا کلمه‌ی غسل در لغت به چه معنایی به کار برده شده است ؟ آیا در مفهوم غسل این معنا خوابید که حتما آب باید باشد یا نه ؟ چرا چون این در یک روایتی که درباب ولو بکلب هست در آنجا دارد که یغسل بالتراب این یغسل را با تراب به کار برده است لذا اصلا در مقام فتوا هم دو سه جور فتوا شده است، بعضی گفته‌اند که یغسل به معنای ازاله است چون غسل شستن به معنای ازاله است یعنی با خاک ولذا شرط کردند که خاک خشک باشد اصلا ، عده‌ای از فقها در باب سگ شرط کردند که آن خاک خشک خشک باشد، یعنی ظرف را خاک مال بکند ، غسل را به این معنا گرفتند.**

**عده‌ای هم گفتند که در معنای غسل آب خوابیده است، نمی‌شود بدون آب باشد، اصلا با خاک غسل نمی‌گویند، آب و خاک را با هم مخلوط کنند حالت گل آلود با آن بشویند، دو تا معنای کاملا متفاوت این را ما اصطلاحا اسمش را گذاشتیم تحلیل افرادی این به استظهار برمی‌گردد لکن اینها تحلیل افرادی است.**

**بعضی‌ها هم گفتند نه در لغت در ماده‌ی غسل آب خوابیده و گاهی اوقات اگر چیزی با باء بیاید این مثل اینکه غسل یده بالصابون یعنی نه اینکه گل زیاد یک مقداری خاک ر آب بریزد و گل مالی بکند، ببینید سه جور برداشت از همین روایت واحده شده و همین سه جور برداشت برمی‌گردد به استظهار معنای لغوی و تحلیل افرادی که آن معنای لغوی دارد، یعنی در فقه استظهار خیلی موثر است و تحلیل آن استظهار، اما در اصول بیشتر تحلیل مطرح است ، در مباحث الفاظ مباحث می‌آید که جنبه‌های تحلیل دارد ، مخصوصا در مرکبات ، چه مرکبات ناقص ، در هیآت ، چون عرض شد کرارا و مرارا در لغت عرب معانی مختلف را با هیآت مختلف افاده می‌کنند، در زبان فارسی اینطور نیست و این از خصائص لغت عربی است که مقاصد مختلف را هیآت مختلف بیان می‌کنند، تحلیل این هیآت در اصول بیشتر وجود دارد، شبیه مثلا در علوم ادب بیان مثلا در مقابل معانی و بیان و بدیع در مطول شبیه بیان است.**

**یعنی تقریبا مباحث اصولی بیشتر به این جهت است و باز عرض کردیم تحلیلی را که باز در اصول ارائه می‌دهیم باید زمینه ساز استظهار فقهی باشد و الا بحث لغوی صرف می‌شود و به لغت برمی‌گردد. اصلا از اصول خارج می‌شود، یعنی باید تحلیلی را ارائه بدهیم که جنبه‌های شرعی و فقهی و اصولی آن محفوظ بشود، تحلیلی را که برگرداند فرض کنید به واقع تاریخی ، فرض کنید فعل افعل و صیغه‌ی افعل در لغت عرب چه وقت به کار برده شده است، در چه تمدن عربی هست یا نیست این اصلا ربطی به فقه ندارد اصلا تحلیلی نیست که نه مربوط به فقه است و نه به ربطی به اصول دارد .**

**این سنخ مباحث اراده‌ی صنف و اراده‌ی شخص و اینها اصلا در فقه تاثیرگذار نیست و ربطی هم به عالم فقه ندارد در مباحث ادبی برای خودش جایگاه خاص خودش را دارد، بنا نیست هر مبحثی را که در کتب ادبیه متعرض شدند ما در اصول به آن متعرض بشویم.**

**یکی از حضار: آخر اکثرا در قرآن وجود دارد.**

**آیت الله مددی: نه این استعمال لفظ در اطلاق نوع است ضرب فعل ماضی است.**

**ولذا عرض کردیم مثلا فرض کنید اضافه‌ی بر این مثلا بعضی از علما حکم را حکم انشائی و فعلی گرفتند شاید دیگر قائلش معلوم باشد، انشائی را گفتند احکامی که به عنوان امتحان است اوامر امتحانی را انشائی گرفتند به عبارت دیگر مصلحت در انشائش است، اصطلاحا حکم انشائی می‌گویند اما آنجایی که مصلحت در امر واقعی است حکم فعلی گرفتند، مثل اقم الصلاة فرق بین حکم انشائی و فعلی را اینجوری باید روشن کرد، عرض کردیم این فرق انصافا درست نیست اصولا حکم انشائی به این معناست که اوامر امتحانی مناسب با روابط عبد و مولاست اصولا.**

**مولا می‌خواهد ببیند که عبدش حرف گوش می‌کند یا نه، در مباحث قانونی مباحث اوامر امتحانی جایگاهی ندارد خیلی نادر در حالاتی مثل جنگ و اینها ببینید مردم آمادگی دارند یا نه و الا به طور کلی در قوانین اوامر امتحانی که بخواهند امتحان بکنند این جایگاهی ندارد، جایگاهش اوامر شخصی است یا پدر با پسرش یا مرد با زنش یا فرض کنید مولا با عبدش اما در اوامر و قوانین اجتماعی ... لذا این تقسیم بندی نافع نیست این تقسیم بندی که می‌گوییم حکم انشائی حکم امتحانی است، آن به درد اصول نمی‌خورد این فرض کنید یا ابت افعل ما تومر مثلا ، می‌خواست ببینید پسرش سامع حرف ایشان است یا نه.**

**این یک موارد شخصی است که طبعا در اصول کارایی ندارد، لذا به ذهن ما تقسیم حکم به این لحاظ که یا انشائی است یا فعلی ، انشائی یعنی اوامر امتحانی فعلی هم تابع واقع باشد ملاکات واقعی دارد، این تقسیم به نظر ما تقسیم درستی در اصول نیست نه هر سنخ تقسیمی را ما بیاوریم در اصول بررسی بکنیم، اصلا تعبیر انشائی برای او تعبیر درست وصحیحی نیست و این تقسیم بندی اصولا صحیح نیست.**

**کما اینکه خوب شبیه این تقسیم را هم باز بعضی از بزرگان که چند بار اسم ایشان را بردم فعلی را حکمی می‌داند که موضوعش محقق بشود، مثلا الان نماز ظهر واجب است لکن مقید به زوال ، دلوک شمس است، آن وقت ایشان این حکم را مثلا در مرحله‌ی فعلیتش وقتی است که زوال پیدا کند.**

**عرض کردم این تقسیم هم علمی نیست این که موضوع شیء در خارج پیدا بشود این ربطی به ابحاث اصول ندارد، چون تعابیر را ... حالا من اصطلاحم این است این اصطلاح باید منشاء داشته باشد و نکته‌ی خاص علم همان علم را داشته باشد این که بگوییم حکم فعلی حکمی است که موضوعش محقق شده یا به اصطلاح بعضی دیگر یا اسم این را مثلا همین کلمه‌ی موضوع را عرض کردم بیشتر در کلمات ما موضوع را مثلا می‌گوییم اقم الصلاة صلاة را موضوع می‌گوییم ، در این تعریفی که مرحوم نائینی دارد مثلا اکرم العلماء ما خیال می‌کنیم علماء موضوع است ایشان می‌گوید نه در اکرم العلماء اکرام موضوع است اصطلاح مرحوم نائینی است، موضوع را اکرام می‌داند و گاهی هم از آن تعبیر به متعلق می‌کند آن علما را متعلق المتعلق می‌داند، یعنی موضوع را غیر از آن که ما اصطلاحا موضوع می‌گوییم اکرم العلماء ، حالا ما می‌گوییم گاهی در باب موضوع شناسی هم بحث بکنیم این موضوع در این اصطلاح باز اعم از این اصطلاح است.**

**این اصطلاحات باید با هم خلط نشود ایشان لفظ موضوع را به معنای چیزی که ... چرا چون که ایشان یک فرقی می‌خواستند بگذارند، البته این فرق ایشان درست است این مطلب ایشان صحیح است حالا اسمش را موضوع بگذاریم این اصطلاحات را حفظ کنیم عمده‌اش این است ، اکرم العلماء ایشان اکرام را موضوع گرفته است، یعنی به عبارت دیگر مفاده ماده را موضوع می‌گیرد مفاده هیات را حکم می‌گیرد. اکرم العلماء اکرام می‌شود موضوع وجوب می‌شود حکم، آن وقت مثل العلماء می‌شود متعلق المتعلق گاهی هم ما به آن می‌گوییم موضوع همان اصطلاح را ... حالا چرا چون مرحوم نائینی می‌خواست بین این دو فرق بگذارد، می‌گفت موضوع آن چیزی است که مطلوب است، متعلق المتعلق آن چیزی است که مفروض است ، این دو تا را می‌خواست از این جهت فرق بگذارد به اصطلاح یکی یا به اصطلاح دیگر ایشان فوق دایره‌ی طلب و تحت دایره‌ی طلب یک چیزی فوق دایره‌ی طلب است یعنی طلب به آن نمی‌خورد به علما طلب نمی‌خورد نمی‌گوید عالم ایجاب می‌کند اکرامش بکن، این را اصطلاحا به آن فوق دایره‌ی طلب می‌گوییم، این اصطلاحات را من می‌گویم برای اینکه حواس انسان پرت نشود.**

**اما خود اکرام تحت دایره‌ی طلب است، طلب به اکرام خورده است ولذا این مطلوب است مطلوب الوجوب است اما علما مفروض الحصول است یکی مفروض الحصول است، حالا ما گاه گاهی این دو تا را با هم دیگر خلط می‌کنیم برای اینکه خلط نشود من این نکته را عرض می‌کنم.**

**این نکته‌ای که ایشان در فصول آمده و در کفایه و مرحوم استاد هم آوردند مرحوم نائینی هم عرض کردیم مباحث را حذف کردند انصافا بحثی است در حد خودش اما ربطی به مباحث اصولی و تحلیلات اصولی و یا حتی تاثیرگذار در مبحث فقه نیست، بحث ایشان در صفحه‌ی 109 فرمودند أقسام الدلالة الأمر السادس که عرض کردم سابع است اشتباه چاپ شده است ، بعد ایشان که مقدمه‌ای مطرح فرمودند که مثلا انسان یک مقدار عبارات ایشان نعمت بیان را گذاشتند وهي نعمة البيان ، که ما یک توضیحاتی را سابقا عرض کردیم دیگر تکرار نمی‌کنیم.**

**عرض کردیم که تعلیم بیان در ظاهر آیه‌ی مبارکه به صفت رحمانیت حق نسبت داده شده البته آقای خوئی این بحث را نیاوردند، الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان، وظاهرا کلمه‌ی اسماء وعلم الآدم الآسماء آن را مظهر واذ قال ربک به عنوان ربک یعنی رب رسول الله یک نکاتی راجع به این دو آیه و جمع بین این دو را عرض کردیم که حالا فعلا دیگر تکرار نکنیم.**

**بعد ایشان می‌فرمایند اذا عرفت ذلك فنقول إنّ الدلالة على أقسام الثلاثة دلالتی که داریم سه قسم است یکی دلالت صبوری، البته این مرادشان از دلالت دلالت وضعی و قراردادی است، البته مرحوم آقای خوئی قائل به دلالت وضعی به معنای مصطلح نیستند من اگر یادتان باشد عرض کردیم خود کشف رابطه‌ی بین لفظ و معنا یکی از مباحثی است که در طول تاریخ مطرح شده و در تحلیلات اصولی قطعا تاثیر گذار است.**

**عرض کردیم از اشد روابط که رابطه‌ی علیت تامه باشد تا از عفو که تعهد باشد، عرض کردیم مبنای تعهد والتزام که آقای خوئی قبول فرمودند قبل از ایشان مرحوم آقای آشیخ محمد رضا اصفهانی در وقایة الاذهان ایشان هم عقیده‌شان همین است، و در علمای ما اولین کسانی که این را قرار دادند مرحوم نهاوندی در تشریع الاصول است، ایشان اولین کسی هستند که مبنای تعهد والتزام را مطرح کردند و توضیحاتش گذشت.**

**عرض کردم اقوی تفسیر که در بین لفظ و معنا است مثل رابطه بین این دکمه و چراغ است دکمه را بزنید چراغ روشن می‌شود آن دکمه‌ی دیگر چراغ دیگر را روشن می‌کند ، این رابطه‌ی بین لفظ و معنا را از علیت تامه بگیریم که اشد روابط است تا تعهد ، تعهد و التزام می‌خواهد بگوید که هیچ رابطه‌ای نیست در مبنای آقای خوئی و عرض کردیم عده‌ای هم الان قبول دارند و آثاری در مباحث جدید در مباحث زبان شناختی و فلسفه‌ی زبان برش بار شده است.**

**این هیچ گونه رابطه‌ای را بین لفظ و معنا تصور نمی‌کند مجرد یک نوع تعهد است که عرض کردیم این تعهد هم به لفظ نیست چون در بعضی از آقایان شاگردان ایشان اشکال کردند که مثلا این به لفظ است به لفظ نیست، البته ما از آن تعبیر می‌کنیم اما به لفظ نیست و مراد از لفظ این است که هر وقت من اراده‌ی این معنا را کردم این لفظ را بگویم ، هر وقت این لفظ را گفتم این معنا را اراده کردم این مراد از لفظ است، این آمدند گفتند چنین چیزی مثلا وجود ندارد، درست است بله مراد واقع این است نه این تلفظ ، تلفظ به این نشده و چهار تا التزام است ، عرض کردیم توضیحاتش گذشت خود مرحوم آقای خوئی اینجور شرح ندادند ما بهتر از ایشان گفتیم.**

**و عرض کردیم از همه‌اش قوی‌تر علیت تامه است و آن که منکر رابطه است تعهد و التزام است، چون آقای خوئی می‌گویند علی مبنانا در تعهد و التزام و اشهر آنها اعتبار است که این رابطه یک رابطه‌ی اعتباری و جعلی و قراردادی است، یک رابطه‌ی جعلی است و این اشهر اقوال در این رابطه است آن دو سه قول دیگر ضعیف تر است مشهور این است .**

**باز در بحث اعتبار عرض کردیم در اعتبار هم سنخ این اعتبار چطوری است و چطور این اعتبار کرده اقوی و اضعف داریم، اقوایش مسلکی است که قائل به هویت اعتباری است یعنی لفظ عین معناست این هویت اعتباری اقواست ، که مرحوم استاد ما آقای بجنوردی هم قائل به این بودند اگر این رافد درست باشد آقای سیستانی هم همین معنا را داشتند، چون من یادم نمی‌‌آید در بحث از ایشان در رافد هم این مبنا را ایشان قبول کردند ، در رافد هست من بودم اینجا را ولی خودم در ذهنم نیست اینجای رافد هم من بودم البته یک کمی دیرتر آمدم ، رافد خیلی بعد از من نوشته شده یعنی تالیفش بعد از ما بوده، خیلی قبل از آن بودیم.**

**علی ای حال حالا من در ذهنم چون حضور ذهن ندارم و ایشان هم گاهی مبانی‌شان عوض می‌شود فعلا نسبت نمی‌دهم و به کتاب نسبت می‌دهم ، نه به ایشان، و اضعفش هم به تصور ما عبارت کفایه است که اختصاص المعنی به لفظ ، به ذهن ما این اضعف اقسام اعتبار است، لکن اعتبار مشهور اختصاص است، اختصاص اللفظ یعنی آن حالتی که پیدا شده ، اختصاص اللفظ است این اضعف اقسام اعتبار است، لکن مشهور در اینها تخصیص است، یعنی در بین اقوالی که در باب اعتبار است چون در خود اقوال اعتباری هم اقسامی دارد اقوایش عبارت از تخصیص است .**

**یکی از حضار: استاد ببخشید این روابط می‌خواهد کیفیت وضعی که صورت گرفته را توضیح بدهد...**

**آیت الله مددی: آنچه را که در حیات بشر وجود دارد**

**یکی از حضار: نه اینکه ذاتی و خود به خود بودن مثلا لفظ حیوان را نمی‌خواهد توضیح بدهد که ...**

**آیت الله مددی: چرا همین را می‌خواهد ...**

**یکی از حضار: نه می‌خواهد بگوید در مقام وضع چه ...**

**آیت الله مددی: وضع همین است اتفاقی ندارد ...**

**یکی از حضار: یک مبنای دیگر هست که می‌گوید آقاجان گاف الفبا در فارسی یک رابطه‌ی خواه انسان باشد یا نباشد ...**

**آیت الله مددی: لذا می‌گوید لغات همیشه یکی بوده اصلش یکی بوده تغییر پیدا کرده، چون رابطه ... شبیه این معنا را در خود کتابت هم بعضی‌ها گفتند چون گفتند اولین بار بشر در کتابت مثلا عکس گاو را می‌کشید نمی‌نوشت گاو بعد مختصرش کرد کله‌ی گاو را کشید به جای این که هیکل گاو را کامل بکشد بعد مختصر کرد شاخ گاو را گذاشت آن شاخ گاو اگر دقت کنید شبیه کلمه‌ی گاو فارسی است همان شاخ گاو را اگر تنها بکشند ... یعنی خط در حقیقت استمرار همان خط هرقلید ... این تصور هست که خط استمرار همان خط هرقلید به اصطلاح یا خطی که تصویری است ، استمرار همان خط تصویری است در این هم راجع به لفظ دارند، حالا این بحث چون گذشت من دیگر نمی‌خواهم وارد آن بشوم.**

**این مقدمه‌‎ای را که مرحوم استاد فرمودند بحث در این است که این دلالت وضعی ، آن وقت مرحوم آقای خوئی همین طور که متعارف است نوشتند که دلالت وضعی بر سه قسم است یکی دلالت تصوری است که انتقال از لفظ به معناست لفظ آب که می‌شنویم ... بله صحبت‌هایی دارند پنج شش ساعت آقایان مراجعه کنند.**

**قسم دوم دلالت تفهیمی که این هم به آن دلالت تصدیقی می‌گویند تفهیمی هم می‌‎گویند البته مشهورتر تصدیقی است لکن می‌گویند تصدیقی به معنای تفهیمی مثلا می‌‎گوید زید انسان است ، یا آب بیاور ، این تفهیم کرده ، یا اکرم العلماء این هدفش این بوده که اثبات بکند وجوب اکرام علماء را این دلالت تفهیمی را هم یک نوع دلالت تصدیقی می‌گویند که ایشان باز معنا کردند که به اصطلاح اضافه‌ی علم به وضع ، حالا تعبیر به علم به وضع کردند خودش این وضع است دیگر علم به وضع معنا ندارد.**

**علی احراز أنّه في مقام التفهيم ولم ينسب قرينة متصلة على الخلاف ، یک اصطلاحی آقایان دارند که دلالت تصدیقی به دو جور است این دلالت تصدیقی یک قسمش دلالت تفهیمی است یک قسمش دلالت جدی است، یعنی ما دو مقام داریم وقتی می‌گوید اکرم العلماء یعنی اکرام علماء واجب است، این را دلالت تصدیقی تفهیمی گذاشتند، و اما اینکه همه‌ی علما را اکرام بکن یا بعضی از آنها را این دیگر درش نیست، اگر بعد گفت لا تکرم فساق العلماء معلوم می‌شود که مراد جدی‌اش از اکرم العلماء غیر از فساق بوده، این را به دلالت جدی تفسیر کردند به مراد جدی تفسیر کردند.**

**یک مراد استعمالی است تصوری است حالا ایشان دلالت گرفتند من مراد عرض می‌کنم، یک مراد استعمالی تصوری داریم یک مراد استعمالی تفهیمی داریم، یک مراد استعمالی جدی داریم، مراد استعمالی جدی با مجموعه‌ی امور فهمیده می‌شود، اگر گفت اکرم العلماء نمی‌توانیم بگوییم مراد جدی او عبارت از همه‌ی علماست مگر اینکه برگردیم و فرض کنیم قرینه‌ای بر خلاف پیدا نشود، ولذا این تفکیک این دو تا مراد تصدیقی نکته‌اش روشن شد چرا ؟ چون اینها معتقدند قرینه‌ی متصل در اراده‌ی تفهیمی اثر می‌کند اما در اراده‌ی جدی قرینه‌ی منفصل عمل می‌کند.**

**نکته‌ای این تقسیم بند که مراد تصدیقی یا مراد تفهیمی است یا مراد جدی است فرقش این است در مراد تصدیقی تفهیمی قرینه‌ی متصل کار را خراب می‌کند یعنی مراد استعمالی روشن می‌کند اما رأیت اسداً یرمی مثلا من باب مثال این یرمی که قرینه‌ی متصل بود این روشن می‌کند که مراد از اسد حیوان معروف نیست انسان است.**

**اما در باب مراد جدی قرینه‌ی منفصل تاثیر می‌گذارد، پس در انعقاد ظهور یا مراد استعمالی قرینه‌ی متصل تاثیر می‌گذارد در مراد جدی قرینه‌ی منفصل ، لذا آقای خوئی هم می‌فرماید ولذا تتوقف زائداً على ما مر على إحراز عدم وجود قرينة منفصلة ، قرینه‌ی منفصل برای بیان مراد جدی است، قرینه‌ی متصل برای بیان مراد استعمالی یا مراد تفهیمی است، این دو تا را با همدیگر فرق گذاشتند از این جهت است.**

**این مطلبی است که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند، آن وقت این یکی مراد جدی بحثی که الان ایشان می‌خواهد مطرح بکند این بحث این است که آن که وضع به آن تعلق گرفته کدام یکی از این سه قسم دلالت است ، تصوری، تصدیقی تفهیمی یا تصدیقی جدی، خوب در کفایه چون این بحث را در کفایه هم دارد اصرار دارد که مراد هم دلالت تصوری است ، بعد از ایشان وقبل از ایشان، چون این بحث از قدیم مطرح شده است، مثل شیخ الرئیس هم دارد، این بحث از قدیم مطرح شده و یک نکات دیگر هم دارد که حالا نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم.**

**این بحث را مطرح کردند ایشان قبول می‌کنند که آن دلالت تصدیقی تفهیمی این دلالت موضوع است ، این وضع را ببینید در حقیقت این بحث نکته‌ی فنی‌اش این است، و انصافا هم در اصول خیلی تاثیر گذار است نه به این عنوان من حیث المجموع و هم در فقه به لحاظ استظهار این بحث تاثیرگذار است چرا چون ... این نکته‌ی فنی را دقت کنید اول قبل از اینکه وارد بحث بشویم، ببینید ما در یک صحبت در یک کلامی که می‌شود انواع مدلول‌ها داریم یکی دو تا نیست انواع مدلول هست، حتی در یک روایتی دارد که ان الکلمة یا ان الایه دو جور داریم لتنصرف الی سبعین وجهاً ، یک نکته‌ی فنی که در کلمات اینها آمده این است که ما مناشئ این معانی را پیدا کنیم.**

**من یک مثال می‌زنم که مطلب روشن بشود، قبل از اینکه وارد کلمات ایشان بشویم، فرض کنید مثلا مرحوم نجاشی در شرح حال و در ترجمه‌ی سماعة بن مهران دارد که و قال بعضهم توفی سماعه در زمان امام صادق بعد ایشان می‌گوید که من روایت دیدم که سماعه عن ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر روایت کرده ، پس این مطلب قبولش مشکل است که در زمان ...**

**ببینید در سماعة بن مهران یک بحثی است البته این بحث بعدها شده چون قبلا مسلم بود که ایشان واقفی است، و اینکه نجاشی مطلع نباشد که ایشان واقفی است خیلی بعید است، چون من عرض کردم کرارا گاهی اوقات وقف را فقط شیخ طوسی نسبت داده که آن‌ها مشکل دارد و توضیحاتش را عرض کردیم، نسبت به سماعه صدوق هم نسبت داده یعنی صدوق هم ایشان را واقفی گرفته ، ببینید خوب این کلام یک مدلول لفظی دارد سماعه در زمان امام صادق فوت کرده نه روایت از امام کاظم دارد، خوب این مدلولش این است که ایشان او را واقفی نمی‌داند این یک معنای دیگری است، چون اگر واقفی بود نمی‌خواهد این مطلب را بیاورد که روی عن ابی الحسن خوب اصلا واقفی‌ها بعد از شهادت امام کاظم هستند، اصلا حرکت وقف در زمان حضرت رضا شروع شد اصلا واقفیه در زمان حضرت رضا شروع شد.**

**چرا ایشان می‌گوید که قیل توفی در حیات امام صادق یک وقت می‌گوید که من روایت دیدم که روی عن ابی الحسن خوب نمی‌خواهد بگویی روی عن ابی الحسن ، احتیاج نداشت بگوید روی عن ابی الحسن عرض کردم هم شیخ و عرض کردم کرارا که مرحوم نجاشی به کلمات شیخ طوسی نظر دارد ترجمه‌ی شیخ طوسی را هم دارد ، شیخ طوسی ترجمه‌ی نجاشی را ندارد در فهرست خودش ، لکن نجاشی در فهرستش ترجمه‌‎ی شیخ طوسی را دارد ونقل شد از آقای بروجردی چون من این نقل را چند دفعه عرض کردم از شاگردان ایشان با طول تفصیل نشنیدم نقل کردند که عبارات نجاشی ناظر به کلمات شیخ است، من نمی‌دانم که مراد جدی مرحوم آقای بروجردی چه بوده، شواهدی را بر این مطلب عرض کردیم حالا مراد ایشان همین ها بوده یا چیز دیگری بوده بحثش اینجا نیست.**

**علی ای حال این بحث این است که این کلام خوب معنایش واضح است سماعه توفی فی حیاة الامام الصادق سماعه روی عن ابی الحسن، این که واضح است، شما از این کلام چیز دیگری در می‌آورید که این قائل که مثل نجاشی است که فهرست نگار بزرگی است و رجالی بزرگی است، ایشان فهرست نگاریشان خیلی غلبه دارد ، مردی است کاملا دقیق ، خوب ایشان با این مطلبی که هم شیخ صدوق دارد و هم شیخ طوسی دارد که ایشان واقفی بوده خوب ایشان به جای این استدلال می‌‎گفت آقا ایشان واقفی است، واقفی حتما حضرت رضا را درک کرده نمی‌شود فی حیات الصادق فوت شده باشد، معقول نیست که در حیات صادق ... احتیاج به آن مقدمه نداشت، این مدلول از کجا آمد ؟**

**یعنی از عبارت نجاشی معلوم می‌شود که سماعه را واقفی نمی‌داند این آیا از لفظ آمد ببینید این تحلیل یک تحلیل علمی است یعنی یک مطلب درستی است ، یک مدلول از کلام خود نجاشی در می‌آید یک مدلول از غیرش در می‌آید این مدلول در واقع از واقع نشائت گرفته نه از دلالت وضعی .**

**یکی از حضار: از امام رضا نقل کرده ؟**

**آیت الله مددی: نه ابی الحسن کاظم.**

**یکی از حضار: خوب این چه ربطی به واقفی نبودن دارد ؟**

**آیت الله مددی : چون می‌گوید نمی‌شود در حیات الصادق فوت کرده باشد،**

**یکی از حضار: نه ربطی به واقفی بودن ...**

**آیت الله مددی: نمی‌خواهد بگوید روی عن ابی الحسن ، بگوید ایشان واقفی است،**

**یکی از حضار: واقفیه بعد از ... تازه تولید شد.**

**یکی از حضار : واقفیه مگر بعد از امام کاظم نبوده ؟**

**آیت الله مددی : دیگر نمی‌خواست بگوید روی عن ابی الحسن می‌‎گفت ایشان واقفی ، یعنی زمان حضرت رضا را هم درک کرده است.**

**آخر ایشان می‌‎گوید که قیل توفی فی حیاة الصادق بعد می‌‎گوید لکن من روایت از او دیدم که روی عن ابی الحسن ، دیگر نمی‌خواست این مطلب را بگوید، یعنی می‌خواست بگوید ایشان در حیات امام صادق فوت نکرده است چون از امام کاظم نقل می‌کند، خوب نمی‌خواست بگوید، ایشان واقفی است.**

**یکی از حضار: شاید در زمان امام کاظم فوت کرده آن وقت دیگر واقفی معنا ندارد.**

**آیت الله مددی: اصلا روی عن الکاظم معنا ندارد اصلا**

**یکی از حضار: توفی فی زمان الکاظم**

**آیت الله مددی: این راه هم ندارد،**

**یکی از حضار: پس ساکت است نسبت به این ...**

**آیت الله مددی: ما نگفتیم توفی فی حیات الکاظم دقت کردید**

**اگر شما می‌خواهید بگویید که معلوم بشود که ایشان قبول داشته که در حیات امام کاظم فوت کرده این بله اثبات نمی‌شود کرد.**

**این مطلب که ما از کلام مدالیل متعدد در می‌آوریم یک امر واقعی است و این تحلیل هم یک امر واقعی است یک تحلیل صحیحی است ولذا این بحث یک بحث لطیفی است حالا نه به این شکلی که آقای خوئی مطرح کردند یا عده‌ای به اشکال مختلف حالا اشاره به آن می‌کنند.**

**ببینید از این عبارت نجاشی الان مثلا ما بعضی از افراد داریم که شیخ طوسی درباره‌اش گفته واقفی ، نجاشی گفته ثقة ، عده‌‎ای از علما فهمیدند ثقه یعنی ایشان واقفی نیست، حالا آن یک بحث دیگر است که وثاقت با واقفی بودن... ، می‌گویند وثاقت با واقفی بودن ... می‌گویند ثقة در عبارت نجاشی یعنی امامی ، حالا آن بحث دیگر است .**

**ببینید آن را نتوانستیم البته به نظر ما هم حرف درستی است ، وقتی نجاشی می‌گوید ثقة نظرش به این است که ایشان واقفی نیست، چون شیخ گفته واقفی اصولا اثبات کردیم شیخ از این طور موارد اشتباه دارد، و منشاء اشتباهش را عرض کردیم که از کجا گرفته است.**

**به هر حال این مباحثی بوده که گذشت اما این عبارت را دقت کنید این مطلب ببینید منشاء این فهم که از این عبارت درمی‌آید که ایشان واقفی نیست این از کلمات نجاشی نیست از وضع نیست، این از واقع خارجی است، خوب دقت کردید؟ این از یک واقعیت خارجی است والا نجاشی چه گفت ، گفت ایشان در حیات امام صادق وفات نکرده چون در روایات دارد عن ابی الحسن پس ایشان امام کاظم را درک کرده این مقدار اما وفاتش هم در حیات امام کاظم نگفته ، البته ممکن است ما بفهمیم که بیشتر از امام کاظم نه چون کسی که امام صادق دیگر قدر متیقن می‌شود امام کاظم این یک فهم دیگری است .**

**اما این مطلب که ایشان واقفی نیست آخر خیلی هم عجیب است که دو تا از بزرگان مثل صدوق و مثل ... البته عرض کردیم منشاء اشتباه صدوق ومرحوم شیخ طوسی این بوده که ایشان روایاتش در میراث واقفیه است، واقفیه زیاد از میراث او نقل کردند، ایشان واقفی نیست، حالا به هر حال وارد آن بحث نمی‌خواهم بشوم.**

**این بحثی که الان اینجا هست می‌آیند کلام را تحلیل می‌کنند مگر چه بگوییم مگر بگوییم که نجاشی ملتفت این مباحث اصلا نبوده است، نه کلام صدوق را دیده نه کلام شیخ طوسی را دیده نه آن که متعارف بوده را دیده که خیلی بعید است این انصافش خیلی بعید است، یا حواسش پرت بوده که اینطور نوشته که آن هم خیلی ابعد است .**

**منشاء این دلالت آیا از وضع است ، وضع یعنی گفت که توفی فی حیاة الصادق وروی عن الکاظم وضع این است، اما لیس بواقفی این ازش در نمی‌‎آید ، این با تاریخ و واقع خارجی در می‌آید که اگر نجاشی مرادش این بود که وفات امام صادقش را انکار بکند باید بگوید آقا این واقفی است چون روی عن ابی الحسن ممکن است که سندش ضعیف باشد، روی عن ابی الحسن در یک روایتی آمده عن ابی الحسن لم یثبت یا لم یصل یک اصطلاحی دارند روی عن فلان ولم یصل روی عن فلان ولم یثبت این اصطلاح در کتب رجالی شیعه و اهل سنت در سنی‌ها خیلی بیشتر هم رجالشان و هم فقهایشان زیاد این عبارت را دارند، خوب ممکن است آقا روی عن ابی الحسن ولم یصل . دلالت بهتر این بود که می‌‎گفت واقفی است ، اگر واقفی است پس توفی فی حیاة الصادق دیگر معنا ندارد، نمی‌خواهد بگوید که روی عن ابی الحسن علیه السلام .**

**این یک مثالی که برای شما عرض کردم فرض کنید شما مثال دیگری شما در یک سفری در مشهد در حرم حضرت رضا بودید فرض کنید رفیقتان از شما قرض خواست و به او دادید ، من باب مثال ، شما اصلا این مطلب را فراموش کردید که فلانی مقروض است ، حالا یک روز نشستید با یکی صحبت می‌‎کنید و می‌گویید من فلان روز حرم بودم تا یاد حرم می‌افتید یاد قرض هم می‌افتید که اصطلاحا تداعی معانی می‌‎گویند، اصطلاحا هم خوانی معانی یعنی آنچه که در ذهن انسان نقش می‌بنندد یک رابطه‌ی به اصطلاح امروزی‌ها سریالی است، یک رابطه‌‎ی زنجیره‌وار پیدا می‌‎کند.**

**خوب می‎گوید شما در آن روز در حرم بودید خوب مدلول این کلام واضح است، کاملا واضح است، خوب در حرم بود، اما ایشان یادش می‌آید می‌فهمد که ای بابا فلانی به من مقروض بوده قرضش هم نداده است، آیا این مطلب از آن کلام درآمد شما در حرم بودید؟ این مطلب از یک نوع است آنجا گفتند رابطه‌ی واقعی اینجا مثال زدم برای رابطه‌ی ذهنی، فرق این رابطه با ... آنجا یک رابطه‌ی تاریخی بود که اگر شخص واقفی باشد باید در حیات امام صادق وفات پیدا نکرده باشد، اینجا یک رابطه‌ی ذهنی است این از سماع لفظ شما این معنا به ذهنتان آمد این مستند به وضع است ؟ قطعا این معنا مستند به وضع نیست، پس این بحثی را که آقایان در اینجا مطرح می‌کنند در حقیقت تحلیل این نکات است که ما مطالبی را از کلام می‌فهمیم چه مقدارش اساسا ... البته عرض کردم این غیر از تدریس مرحوم آقای خوئی نوشتند من می‌خواهم زمینه سازی ...**

**ما در یک کلام ممکن است معانی متعددی را به دست بیاوریم نکته‌ی فنی تحلیل این مدالیل است مثلا آن کلام نجاشی تحلیلش این بود که یک رابطه‌ی تاریخی واقعی وجود دارد این یکی رابطه‌ی ذهنی وجود دارد، آن گفت مثلا شما در فلان تاریخ حرم مشهد دیدم شما را اصلا این ربطی ندارد که فلانی مقروض است ببینید ، ذهن بر اساس ... و این نکته‌ی فنی‌اش شبیه واقع خارجی است، ذهن انسانی یک نوع به اصطلاح رابطه‌ای را در یادگیری دارد، این رابطه‌ی یادگیری در یادآوری هم ارتباطش محفوظ است این تداعی معانی همان رابطه‌ای است که در یادگیری بوده وقتی دو تا مطلب را با هم یاد گرفت در یادآوری هم که اصطلاحا یادآوری را حافظه یا ذاکره می‌گوییم ، در یادآوری هم این دو مطلب با هم ارتباط دارند، چون یادآوری تابع یادگیری است.**

**در یادگیری این دو مطلب با هم بودند و هر کدام دیگری را ... لذا فعل مضارع باب تفاعل را به کار بردند یعنی اگر گفت فلانی مقروض است یاد حرم می‌افتد ، گفتند حرم یاد مقروض می‌افتد یعنی معانی همدیگر را ...**

**تداعی نه اینکه یک معنای دیگری را می‌خواند نه هر کدام دیگری را ... چرا چون به نحو زنجیره وار در یادگیری موثر بودند به نحو زنجیره وار هم در یاد آوری موثرند این نه به خاطر مدلول لفظی است این به خاطر یک نکته‌ای است که ترابطی موجود بوده مثل آن قصه‌ای که عرض کردم دیگر امروز این مقدمه را عرض کردم دیگر فردا مطلب آقای خوئی و توضیحاتی که این مطلب دارد.**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.**